

«هی انّ المرّجات لأحد المتعارضین علی الآخر کلّها ترجع، امّا إلی باب الدلالة، و امّا إلی باب السند. و امّا فی باب التّزاحم: فالمرّجات هی أمور آخر لا ربط لها بباب الدلالة و السند، بل ربّما یقدّم ما هو أضعف دلالة و سندا علی ما هو الأقوی، نعم: ربّما یكون بعض المرّجات مرّجا لکلا البایین، لکن لا بمناط واحد بل بمناطین، ... کتقدیم ما لا بدل له علی ما له البدل، فانه فی باب التّعارض یقدّم ذلک من باب انّ ما لا بدل له یكون حاکما و مبینا لما له البدل، کما فی مثل تقدیم العامّ الأصولی و المطلق الشّمولی علی المطلق البدلی. و فی باب التّزاحم أيضا یقدّم ما لا بدل له، لکن لا بذلک المناط، بل بمناط انّ ما له البدل لا یصلح ان یتكون معجزا مولویا لما لا بدل له، بخلاف العکس - علی ما سیأتی توضیحه ان شاء الله تعالی و بالجملة: المرّجات فی أحد البایین أجنبيّة عن المرّجات فی الباب الآخر.»^۱

توضیح:

۱. در تعارض:
- مرجات، مربوط به ترجیح دلالت یا ترجیح سند است
۲. در تزاحم:
- مرجات، مربوط به کشف ملاک اقوی می باشد.
۳. البته برخی از مرجات، مرجات هر دو باب (تعارض و تزاحم) است، اما باید توجه داشت که ملاک اینکه این شیء مرّج باب تعارض شده است یا ملاک اینکه مرّج باب تزاحم شده است، فرق دارد.
۴. مثلاً: اینکه ما «آنچه بدل ندارد» را بر «آنچه بدل دارد» مقدم می داریم، در بحث تعارض به این ملاک است که می گوئیم دلیل که درباره آنچه بدل ندارد است، مبین دلیلی است که درباره چیزی است که بدل دارد. (مثل تقدیم عام اصولی [اکرم العلماء] یا مطلق شمولی [اکرم العالم] بر مطلق بدلی [یک انسان را اکرام نکن] که در این صورت، آنکه اکرام نمی شود، می تواند غیر عالم باشد یعنی «بدل از انسان عالم»)
۵. ولی ملاک اینکه در باب تزاحم، «ما لا بدل له» را بر «ما بدل له» مقدم می داریم، آن است که «ما لا بدل له» می تواند باعث «عدم قدرت شرعی» شود. (یعنی اکرم العلماء باعث می شود شما نسبت به

۱. فوائد الاصول، ج ۱، ص ۳۱۸



«اهانت نسبت به عالم» (اگر بدل دارد و می توان به جای آن غیر عالم را اهانت کرد)، قدرت خود را از دست بدهید)

جهت چهارم)

«هی ان التّزاحم أنّما يكون باعتبار الشّرائط المعتبرة في التّكليف الّتی يمكن وضعها و رفعها في عالم التّشريع، فمثل العقل و البلوغ من الأمور التّكوینیّة المعتبرة في التّكليف لا يقع فيها التّزاحم، بل الّذی يقع فيه التّزاحم هو خصوص القدرة، حيث إنّ للشّارع تعجيز العبد و صرف قدرته إلى أحد الواجبين في عالم التّشريع، و ان كان قادرا في عالم التّكوين. و ان شئت قلت: انّ التّزاحم أنّما يكون في الشّرائط الّتی ليس لها دخل في الملاك، بل كانت من شرائط حسن الخطاب، فمثل البلوغ و العقل اللّذین لهما دخل في ثبوت الملاك ليسا موقعا للتّزاحم، و أنّما الّذی يكون موقع التّزاحم هو خصوص القدرة الّتی هی من شرائط حسن الخطاب، نعم: قد يتفق التّزاحم في غير باب القدرة، كما في بعض فروع الزّكاة مثل ما إذا كان مالكا لخمس و عشرين من الإبل في ستّة أشهر، ثمّ ملك واحدة أخرى، فمقتضى القاعدة الأوّلیّة هو أنّه عند انقضاء حول الخمس و العشرين يؤدّی خمس شیاة (لكلّ خمس شاة) و بعد انقضاء ستّة أشهر الّذی به يتمّ حول الستّة و العشرين يؤدّی (بنت لبون) (زكاة الستّ و العشرين، فيلزمه في كلّ ستّة أشهر زكاة. و لكن بعد ما قام الدلیل علی أنّه لا یزکی المال في عام مرتین، يقع التّزاحم بین حول النّصاب الخمس و العشرين و الستّ و العشرين و لا بدّ من سقوط ستّة أشهر من حول أحدهما، و لعلّه يتفق التّزاحم في غير هذا المورد، إلّا أنّ الغالب في باب التّزاحم هو التّزاحم في القدرة.»^۱

توضیح:

۱. در تزاحم: تزاحم غالباً مربوط به قدرت است. چرا که شارع می تواند عبد را عاجز کند (در حالیکه فی الواقع قادر است) [ولی نمی تواند عبد را جاهل یا غیر بالغ و یا دیوانه لحاظ کند]
۲. پس تزاحم در شرائطی است که دخالت در ملاک ندارد ولی مثل علم و بلوغ و عقل، که دخالت در ملاک دارد، مورد تزاحم نیست.

۱. همان، ص ۳۱۹



۳. البته گاهی تزامم در غیر قدرت هم هست.

۴. [ما می گوئیم: تزامم چون مربوط به مقام عمل است، فقط مربوط به قدرت است و مثال ایشان هم ظاهراً مربوط به تعارض است.]

ما می گوئیم:

به نظر می رسد که قدرت را هم می توان دخیل در ملاک دانست چرا که چه بسا یک امر اگر مقدور کسی باشد و عن اختیار باشد دارای ملاک باشد.

جهت پنجم)

مرحوم نائینی، نکته ای دیگر را هم (مطابق آنچه مرحوم خویی در اجود التقريرات از ایشان، تقریر کرده است) در فرق بین تزامم و تعارض مطرح می کنند:

«ان الحاكم بالترجيح و الأخذ بذی المزية أو التخيير عند عدمها فی باب التزامم هو العقل و فی باب التعارض هو الشرع بناء على المختار من حجية الأمارات من باب الطريقية إذ مقتضى القاعدة حينئذ هو التساقت و عدم الاعتبار بمزية أحد الدليلين على الآخر فيكون الحكم بالترجيح أو التخيير من جهة التعبد الشرعي نعم لو قلنا بحجيتها من باب السببية و الموضوعية لكانت الأمارتان المتعارضتان متزاممتين فی وجوب العمل على طبق كل منهما و الحاكم بالترجيح أو التخيير حينئذ هو العقل»^۱

توضیح:

۱. تزامم:

عقل است که می گوید باید «اهم» را اخذ کرد

۲. ولی در تعارض:

اگر قائل به طریقت امارات شویم:

قاعده اولیه تساقط است و اگر از این قاعده اولیه دست بر می داریم و به ترجیح یا تخیر می رسیم، به سبب تعبد شرعی است (که به ادله ای داریم که مرجحات باب تعارض را مطرح می کنند)

۱. اجود التقريرات، ج ۱، ص ۲۷۱



و اگر قائل به سببیت امارات شویم:

اماره، مصلحتی را مطابق با مودای خود پدید می آورد و در این صورت ما با دو مصلحت متزاحم روبرو می شویم و لذا اگر حکم به ترجیح یکی و یا تخییر کردیم، در این صورت به حکم عقل تن داده‌ایم.

۳. [توجه شود که اگر به سببیت قائل شویم، در این صورت، یک شیء می تواند به سبب اماره اول مصلحت و به سبب اماره دوم مفسده داشته باشد. و چون هر دلیل، یک مصلحت یا مفسده را پدید می آورد، ما با شارع واحدی مواجه نیستیم که بگوییم نمی تواند هم بخواهد و هم نخواهد]

